

ماجرای نخستین واکسیناسیون در ایران

۱۲ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۰۷

سال ۱۲۶۴ قمری، نخستین برنامه ی دولت ایران برای واکسیناسیون به دستور امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه کودکان و نوجوانان ایرانی را آبله کوبی می کردند.

سال ۱۲۶۴ قمری، نخستین برنامه ی دولت ایران برای واکسیناسیون به دستور امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه کودکان و نوجوانان ایرانی را آبله کوبی می کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیرکبیر خبردادند که مردم از روی نا آگاهی نمی خواهند واکسن بزنند. به ویژه که چند تن از فالگیرها و دعانویس ها در شهر شایعه کرده بودند که واکسن زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می شود. هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باخته اند، امیر بی درنگ فرمان داد هر کسی که حاضر نشود آبله بکوبد باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می کرد که با این فرمان همه مردم آبله می کوبند. اما نفوذ سخن دعانویس ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سرباز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می شدند یا از شهر بیرون می رفتند.

روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول به امیرکبیر اطلاع دادند که در همه ی شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط سیصد و سی نفر آبله کوبیده اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیرکبیر به جسد کودک نگریست و آنگاه گفت: ما که برای نجات بچه هایمان آبله کوب فرستادیم. پیرمرد با اندوه فراوان گفت: حضرت امیر، به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بکوبیم جن زده می شود. امیرکبیر فریاد کشید: وای از جهل و نادانی، حال، گذشته از اینکه فرزندت را از دست داده ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی. پیرمرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم. امیرکبیر دست در جیب خود کرد و پنج تومان به او داد و سپس گفت: حکم بر نمی گردد، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز.

چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیرکبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد...

در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیرکبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت: عجب، من تصور می کردم که میرزا

احمدخان، پسر امیر، مرده است که او این چنین های‌های می‌گیرد. سپس، به امیر نزدیک شد و گفت: گریستن، آن هم به این گونه، برای دو بچه‌ی شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست.

امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست، آنچنان که میرزا آقاخان از ترس بر خود لرزید. امیر اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: خاموش باش. تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را بر عهده داریم، مسئول مرگشان ما هستیم.

میرزا آقاخان آهسته گفت: ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده‌اند امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهلشان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دعانویس‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می‌گیریم که چرا این مردم باید این قدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۱۶۷/ایران-واکسیناسیون-نخستین-ماجرای>